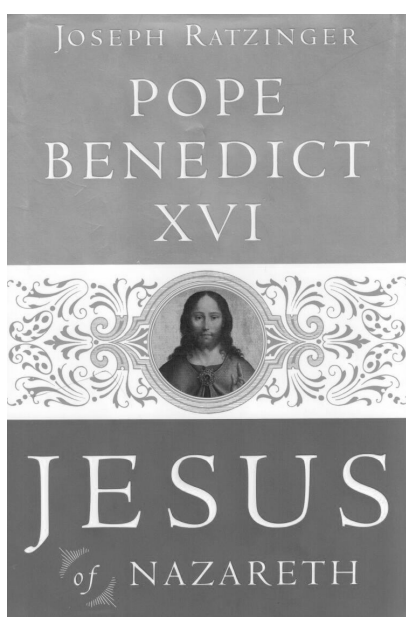


عیسای ناصری

احمد رضا مفتاح*



Joseph Ratzinger (2007), *Jesus of Nazareth*, New York: Doubleday, PP. 374.

ژوزف راتزینگر، پاپ بندیکت شانزدهم، به منظور تبیین شخصیت و پیام عیسی مسیح اثری دو جلدی با عنوان *عیسای ناصری* نوشته است. جلد اول این اثر با عنوان فرعی «از تمیید در رود اردن تا تبدل هیئت» در سال ۲۰۰۷ و جلد دوم آن با عنوان فرعی «هفته مقدس: از ورود به اورشلیم تا رستاخیز» در سال ۲۰۱۱ به هفت زبان دنیا منتشر شده است. این اولین بار است که یک پاپ به این گستردگی و با این عمق درباره عیسی مسیح کتاب می نویسد. همچنین نخستین بار است که

یک پاپ با تحقیقات تاریخی مدرن درگیر می شود و تلاش می کند تحقیق تاریخی را با یک رویکرد الاهیاتی مبتنی بر کتاب مقدس درهم آمیزد. دغدغه راتزینگر آن است که

* استادیار دانشگاه ادیان و مذاهب.

مسیح‌شناسی مورد نظر سنت مسیحی را به تصویر بکشد. وی بحث خود را، با تکیه بر اناجیل، با رویکردی تاریخی آغاز می‌کند و گاه، به‌ویژه در جلد دوم، از شیوه نقادی تاریخی بهره می‌گیرد و اناجیل را از نظر زبان‌شناسی، تاریخی و اعتقادی در فضای فرهنگی همان دوره بررسی می‌کند؛ اما از آنجا که تحقیقات تاریخی صرف به الوهیت عیسی نمی‌انجامند، وی می‌کوشد با تحلیل الاهیاتی به مقصود خود دست یابد.

او با اشاره به دیدگاه‌های محققان مدرن تلاش می‌کند برداشت‌های غیرسنتی — که عیسی را اسطوره یا یک شورشی سیاسی یا پیامبری که تعالیمش تحریف شده است معرفی می‌کنند — را با توجه به تحقیقات دیگر یا با تفسیری که خود ارائه می‌دهد نقد و بررسی کند. در واقع، این کتاب تفسیری تازه از تفاسیر کتاب مقدسی قبل از دوره مدرن است که تلاش می‌کند عیسای ایمانی را با توجه به عیسای تاریخی تبیین کند.

راتزینگر در وهله نخست توجهش معطوف به کتاب مقدس است و در وهله دوم به سراغ آثار متکلمان جدید و لیبرال می‌رود. وی به نزاع‌های قرون اولیه بر سر مسئله مسیح‌شناسی و نیز سخنان متکلمان برجسته همچون آگوستین، آنسلم و آکویناس کاری ندارد و هرچند در برخی موارد مثل مفهوم خدا به پیش‌زمینه‌ها اشاره می‌کند، ولی چندان به سیر تحولات مباحث علاقه‌ای نشان نمی‌دهد. البته او در مباحث خویش از چارچوب سنتی فاصله نمی‌گیرد و همچنان به آثار و اندیشه‌های آباء کلیسا و متکلمان قرون وسطا وفادار است.

نکته قابل توجه اینکه راتزینگر سنگ‌بنای مباحث خود را زندگی عمومی عیسی، سخنان و تعالیم او، بر مبنای کتاب مقدس، قرار می‌دهد، اما اصرار دارد که از تمام مباحث، حتی تمثیل‌هایی که از زبان عیسی بیان می‌کند، مسیح‌شناسی‌ای با رویکرد الاهیاتی به دست بدهد و پسر خدا بودن و الوهیت عیسی را نتیجه بگیرد.

راتزینگر، پاپ بندیکت شانزدهم، در مقدمه کتاب می‌نویسد: «این کتاب نه یک سند رسمی تعلیمی کلیسا، بلکه یک تحقیق شخصی است. بنابراین، هر کس می‌تواند آن را مورد مذاقه و نقد قرار دهد» این کتاب گویا از طرف مسیحیان کاتولیک و غیرکاتولیک مورد استقبال قرار گرفته است. برای خوانندگان مسلمان نیز فرصتی است تا با تازه‌ترین تبیین اعتقادات مسیحی درباره شخصیت عیسی مسیح از زبان یک الاهدان و بالاترین مقام رسمی کاتولیک آشنا شوند. ضرورت این آشنایی وقتی بیشتر آشکار می‌شود که

می‌بینیم ما در برخی مباحث با توجه به دغدغه‌های اسلامی به برداشت‌های خود از متون مسیحی اکتفا می‌کنیم و گاه ممکن است به توجیهاات و تفاسیر جدید آنان توجه نکنیم. برای نمونه ممکن است با قاطعیت بگوییم در اناجیل هم‌نوا سخن از عیسی‌بشری است و هیچ سخنی از عیسی‌خدایی نیست، حال آنکه ادعای آنان این است که حتی در اناجیل هم‌نوا نیز شواهدی بر الوهیت عیسی وجود دارد. همچنین در مورد بحث وسوسه‌های مسیح ممکن است گمان کنیم فقط وسوسه‌ها و آزمون‌های اخلاقی مورد نظرند، در حالی که محور اصلی وسوسه‌ها بحث از واقعیت‌داشتن یا واقعیت‌نداشتن خداست. از دیگر نکات قابل استفاده کتاب توضیحاتی است که در مورد برخی کلیدواژه‌ها مثل «ملکوت خدا» ارائه کرده است.

در این نوشتار به گزارشی از جلد اول بسنده خواهد شد و در پایان، به جلد دوم نیز اشاره خواهد شد. جلد اول مشتمل بر یک مقدمه و ده فصل است: ۱. تعمید عیسی؛ ۲. وسوسه عیسی؛ ۳. بشارت ملکوت خدا؛ ۴. موعظه روی کوه؛ ۵. دعای عیسی؛ ۶. رسولان؛ ۷. پیام تمائیل؛ ۸. خطوط اصلی انجیل یوحنا؛ ۹. دو مرحله مهم بر سر راه عیسی: اعتراف پطرس و تبدل هیئت؛ ۱۰. عیسی هویتش را اعلام می‌کند.

۱. تعمید عیسی

راتزینگر در فصل اول به تعمید گناه‌کاران، به دست یحیای معمدان، برای طلب آمرزش اشاره می‌کند و با اشاره به تعمید عیسی می‌گوید: «اهمیت این کار زمان صلیب و رستاخیز معلوم می‌شود». او تعمید عیسی را این‌گونه تفسیر می‌کند که عیسی با تعمید خود بار گناهان بشر را به دوش گرفت و در آب رود اردن فرو برد. عیسی با هم‌نشینی با گناه‌کاران فعالیت علنی خود را آغاز کرد.

۲. وسوسه عیسی

نویسنده در فصل دوم، با نگاهی تاریخی، آزمایش چهل روزه عیسی و روزه گرفتن وی در این مدت را با چهل سال سرگردانی قوم اسرائیل، چهل روز روزه موسی بر کوه سینا و چهل روز روزه ابراهیم در راه کوه حوریب و محل قربانی پسرش مقایسه می‌کند. وسوسه‌های عیسی بیانگر مبارزه درونی او و مربوط به رسالت خاص او هستند. ممکن

است گمان کنیم مراد از وسوسه عیسی صرفاً آزمون‌های اخلاقی است؛ در حالی که محور همه وسوسه‌ها کنار گذاشتن خداست. این نوع وسوسه به‌طور مستقیم از عیسی نمی‌خواهد که شرّ انجام دهد، بلکه ادعا می‌کند راه بهتری وجود دارد؛ این وسوسه مدعی یک واقعیت حقیقی است.

مسئله اصلی در وسوسه اول عیسی خدا است: آیا خدا واقعیت دارد؟ و آیا خدا خیر است؟ در وسوسه دوم، عیسی درگیر این است که آیا خود را به دیگران اثبات کند یا نه؟ در وسوسه سوم شیطان عیسی را بر روی کوه بلندی می‌برد و تمام ممالک زمین را به او نشان می‌دهد و پادشاهی بر همه آنها را به او پیشنهاد می‌کند. در واقع، وسوسه سوم مربوط به این پرسش است که از منجی جهان چه انتظاری می‌رود؟ وقتی پطرس از او به‌عنوان مسیح، پسر خدای زنده، یاد می‌کند، عیسی می‌گوید معنای مسیحایی او متفاوت از معنای مورد نظر آنان است. معنای آن قدرت نیست، بلکه صلیب است.

راتزینگر ابتدا این نکته را بیان می‌کند که ملکوت عیسی با پادشاهی این جهانی، که شیطان در آن دخالت می‌کند تفاوت دارد، سپس می‌گوید: «جای این سؤال هست که اگر عیسی برای آوردن صلح و جهان بهتری نیامد پس چه آورد؟» در پاسخ می‌گوید: «او خدا را به ارمغان آورد. خدایی که از زمان ابراهیم و موسی و سایر پیامبران شروع به آشکار نمودن خود کرده بود؛ ما اکنون او را می‌شناسیم». وی در پایان خاطر نشان می‌کند که فرمان اساسی قوم اسرائیل، یعنی پرستش خدا، برای مسیحیان نیز یک فرمان اساسی خواهد بود.

۳. بشارت ملکوت خدا

محتوای فصل سوم بررسی این جمله عیسی است: «ملکوت خدا در راه است»، که محور انجیل به شمار می‌رود. عبارت ملکوت خدا ۱۲۲ بار در عهد جدید آمده که ۹۹ بار آن در انجیل هم‌نواست. در انجیل یوحنا و سایر نوشته‌های عهد جدید این واژه نقش کمتری دارد. بندیکت شانزدهم به این اشکال توجه دارد که ممکن است کسی بگوید محور اصلی موعظه عیسی، قبل از جریان عید پاک، ملکوت خداست، در حالی که بعد از عید پاک محور اصلی موعظه رسولان مسیح‌شناسی است. آیا این بدان معناست که از موعظه واقعی عیسی دور افتاده‌اند؟ همان‌گونه که آلفرد لوئیزی (Alfred Loisy)، کاتولیک

متجدد، می‌گوید: «عیسی ملکوت خدا را موعظه می‌کرد، حال آنکه حاصل آن به وجود آمدن کلیسا بود». آیا می‌توان گفت آن شکلی از مسیحیت که در کلیسا به وجود آمده است واقعاً دست کشیدن از یک انتظار برآورده نشده و افتادن در مسئله‌ای دیگر است؟ آیا تغییر موضوع از «ملکوت خدا» به «مسیح» (و بنابراین به وجود آمدن کلیسا) واقعاً افتادن در وادی دیگری است؟ پاسخ بندیکت این است که همه چیز بستگی به این دارد که ما چگونه تعبیر «ملکوت خدا»، که عیسی آن را به کار می‌برد، و نوع رابطه‌ای که بین محتوای موعظه او و شخص او هست را بفهمیم. آیا او صرفاً یک پیام‌آور است یا خود پیام است؟

راتزینگر سپس به واکاوی تعبیر ملکوت می‌پردازد و می‌گوید تفسیر آبای کلیسا از ملکوت سه بعد دارد: بعد نخست مسیح‌شناسانه است. به نظر اریگن ملکوت چیزی مثل حکومت‌های دنیوی نیست، ملکوت خود عیسی است. گویا عیسی می‌خواهد بگوید با حضور او خود خدا در میان آنان حضور دارد. بعد دوم بعد ایدئالی یا عرفانی است؛ با این پیام که درون هر انسان پاکی خدا حاکم است. بعد سوم ملکوت خدا کلیسامحور است. به نظر راتزینگر بعد سوم، به‌خصوص در الاهیات کاتولیک مدرن، به تدریج غلبه کرده است. دو تفسیر اول کنار گذاشته نشده‌اند، اما الاهیات قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم تمایل دارند از کلیسا به‌عنوان ملکوت خدا بر روی زمین سخن بگویند. ادولف فان‌هارناک، سخنگوی اصلی الاهیات لیبرال در اوایل قرن بیستم، پیام عیسی درباره ملکوت خدا را انقلابی برضد یهودیت زمان خود می‌دانست. او معتقد بود در حالی که یهودیت بر اجتماع و قوم برگزیده تمرکز داشت، پیام عیسی فردگرایانه بود. همچنین در حالی که در یهودیت عبادت مناسکی و نقش کهنات غلبه داشت، محور پیام عیسی اخلاقیات بود. پس از آن یوهانس وایس (Johannes weiss) ادعا کرد پیام عیسی فرجام‌شناسانه است. و یورگن بولتمان تحت تأثیر فلسفه مارتین هایدگر الاهیات امید را مطرح کرد.

در الاهیات جدید گفته می‌شود، پیش از واتیکان دو، کلیسامحوری غلبه داشت، پس از آن مسیح‌محوری مطرح شد و گام بعدی حرکت از مسیح‌محوری به خدامحوری بود؛ و در تفسیری سکولار گفته می‌شود اکنون باید به سوی ملکوت‌محوری حرکت کنیم. در این تفسیر ملکوت صرفاً نامی است برای جهانی که با صلح، عدالت و حفظ محیط

زیست اداره می‌شود. گفته می‌شود وظیفه واقعی ادیان این است که همه برای آمدن «ملکوت» یعنی ساختن جهانی مبتنی بر صلح و عدالت، و حفظ آفرینش تلاش کنند؛ در این صورت است که پیام عیسی بدون تبشیر به کل جهان می‌رسد. راتزینگر معتقد است اشکال این تفسیر سکولار از ملکوت این است که خدا کنار گذاشته می‌شود، در حالی که موعظه عیسی درباره ملکوت خدا بود نه هر نوع ملکوتی. واژه عبری ملکوت نیز به عمل نجات‌بخش خدا اشاره دارد؛ به عبارت ساده‌تر وقتی عیسی سخن از ملکوت خدا می‌گفت صرفاً خدا را موعظه می‌کرد. در واقع، پیام عیسی خدامحوری است. نکته خاص پیام عیسی این است که اکنون زمان آن است که خدا وارد عمل شود و خود را به‌عنوان خدای زنده نشان دهد؛ بنابراین، ملکوت خدا ترجمه‌شدنی نیست.

به هر حال، راتزینگر، با اشاره با تفاسیر دیگری در این باره، تمایل دارد بگوید عیسی ملکوت را برای اشاره به خودش به کار برده است. نزدیک بودن ملکوتی که عیسی از آن سخن می‌گوید در خود عیسی یافت می‌شود، چنان‌که به‌واسطه حضور و فعل عیسی خدا حاضر است و عمل می‌کند.

۴. موعظه روی کوه

راتزینگر، در فصل چهارم، در مقدمه بحث موعظه روی کوه به‌نوعی می‌خواهد جهانی‌بودن پیام عیسی را ادعا کند. وی می‌گوید بنابر نقل انجیل متی عیسی کوه را کرسی تعلیم خود قرار می‌دهد و خطابه‌اش درباره بازسازی بنی اسرائیل جدیدی است که به قوم اسرائیل محدود نمی‌شود، بلکه تمام جهان را فرا می‌گیرد و گستره عهد آن تمام ملت‌ها را در برمی‌گیرد. موعظه روی کوه، تورات جدیدی است که عیسی آورده است.

پاپ بندیکت شانزدهم موعظه روی کوه را مشتمل بر سه بخش اصلی می‌داند: نخست بخش مربوط به سعادت‌مندی‌ها؛ دوم تفسیر جدیدی از تورات، گفتمان عیسی با موسی، و سنت‌های قوم اسرائیل؛ سوم تعلیم چگونه دعا کردن. سعادت‌مندی‌ها به‌عنوان الگوی اخلاق مسیحی، که فراتر از ده فرمان عهد عتیق است، در نقطه مقابل ده فرمان نیست؛ چراکه عیسی همواره اعتبار ده فرمان را مفروض می‌گرفت. عیسی در موعظه روی کوه نمی‌خواهد ده فرمان را از بین ببرد بلکه می‌خواهد به آن عمق بدهد. بندیکت که نمی‌تواند تعارض آشکار تعالیم پولس و این سخن معروف عیسی در موعظه روی

کوه را انکار کند که می‌گوید: «گمان نکنید که آمده‌ام تا تورات و صحف انبیاء را از بین ببرم...» (متی ۵: ۱۷)، به این جمله بسنده می‌کند که «این عبارت که با تعالیم پولس در تعارض است به نظر می‌رسد نیاز به بحث بیشتری دارد».

نویسنده در تبیین سعادت‌مندی‌ها می‌نویسد «لوقا نقل می‌کند که عیسی نگاهی به شاگردانش انداخت و دید که فقیر و گرسنه و عریان هستند»، از این‌رو سعادت‌مندی‌ها وعده‌های فرجام‌شناسانه تلقی می‌شوند. هم‌چنین سعادت‌مندی‌ها به نوعی زندگی خود عیسی را ترسیم می‌کنند که فقیر است و به خاطر خدا رنج می‌کشد، از این رو می‌توان گفت سعادت‌مندی‌ها ویژگی مسیح‌شناسانه دارند. هم‌چنین سعادت‌مندی‌ها نقشه راه کلیسا هستند و نشان می‌دهند که کلیسا چگونه باید باشد.

از جمله مباحث مهم این فصل بحث مربوط به «تورات مسیحا»ست. راتزینگر می‌گوید «تورات مسیحا به‌طور کلی جدید و متفاوت است و در عین حال تورات موسی را محقق می‌سازد». وی برای تبیین این مسئله که تورات مسیحا را چگونه باید بفهمیم، کتاب *یک ربی با عیسی سخن می‌گوید* (A Rabbi talk with jesus) اثر دانشمند یهودی، جیکوب نیوسنر (Jacob Neusner)، را مبنای بحث قرار می‌دهد و درباره احکام شریعت، به‌ویژه درباره حرمت روز سبت (شنبه)، بحث می‌کند. محور اصلی این مباحث این است که عیسی خود را به‌مثابه تورات می‌داند، به‌عنوان کلمه خدا در شخص. ادعای بندیکت در این قسمت این است که عیسای انجیل چهارم با عیسای اناجیل هم‌نوا یکی است.

در ضمن این مباحث، بندیکت به این پرسش اشاره می‌کند که عیسی مسیحا که صلح برای جهان نیاورد و بر بدبختی جهان غلبه نکرد، واقعاً چه چیزی آورد؟ آنگاه پاسخ می‌دهد که او خدای اسرائیل را برای امت‌ها (غیریهودیان) آورده است، به‌گونه‌ای که همه امت‌ها اکنون او را عبادت می‌کنند و متون مقدس و کلمه خدای زنده را کلمه او می‌دانند. او موهبت جهان‌شمولی را آورد که یک وعده بزرگ قطعی به قوم اسرائیل بود.

۵. دعای عیسی

راتزینگر در فصل پنجم می‌گوید خدا از ما دور نیست، او صورت خود را در عیسی به ما نشان می‌دهد. ما با عمل و اراده عیسی به فکر و اراده خدا پی می‌بریم. اگر انسان با

خدا ارتباط داشته باشد، سخن گفتن با خدا و گوش دادن به سخن او بخشی از این ارتباط به شمار می‌رود؛ از این رو موعظه روی کوه مشتمل بر تعلیم دعاست. انجیل متی، با استناد به سخن عیسی، نسبت به دعاهای نادرست هشدار می‌دهد و به ما تعلیم می‌دهد که دعا نباید برای ریا باشد، و نیز نباید لقلقهٔ زبان باشد که روح را می‌میراند. ما معمولاً وقتی چیزی از خدا می‌خواهیم یا وقتی شادی به ما دست می‌دهد و می‌خواهیم تشکر کنیم به خدا رو می‌کنیم؛ در حالی که ارتباط با خدا نباید به این موقعیت‌ها محدود شود، بلکه دعا باید شالوده روح ما باشد. همان‌گونه که بندیکت قدیس در کتاب *قواعد* می‌گوید: «ذهن ما باید مطابق با صدای ما باشد».

نویسنده در ادامه این فصل به تبیین چند فراز از دعای خداوند می‌پردازد؛ از جمله: نان روزانه ما را بده؛ از لغزش‌های ما درگذر؛ ما را در معرض وسوسه قرار نده؛ و ما را از شرّ رها کن.

۶. رسولان

راتزینگر در فصل ششم می‌گوید: «عیسی یک هستهٔ مردمی برگزید تا رسالت او را بر عهده بگیرند». عنوان «رسولان»، در اصل، فراتر از گروه دوازده نفره بود، اما رفته‌رفته به دوازده رسول اختصاص یافت. برگزیدگی این افراد به نوعی مرتبط با برگزیدگی پیامبران اسرائیل از جانب خداست. عدد دوازده نیز عدد نمادین قوم اسرائیل است؛ تعداد پسران یعقوب که از آنان دوازده قبیله اسرائیل به وجود آمدند. گفته می‌شود عیسی شمه‌ای از ماهیت حقیقی‌اش را به آنان می‌دهد: «شما خواهید دید که آسمان گشوده می‌شود و فرشتگان خدا بر پسر انسان فرود می‌آیند» (یوحنا ۱: ۵۱). عیسی در اینجا خود را به‌مثابهٔ یعقوب جدیدی نشان می‌دهد که «دروازهٔ آسمان» نامیده شده است (پیدایش ۲۸: ۱۰-۲۲). عیسی آن دوازده نفر را برگزید تا همراه او باشند، او را بشناسند، یکی بودن او را با پدر بدانند، شاهد سرّ او، و در عین حال رسولان او باشند و پیام او را نخست به گوسفندان گمشده اسرائیل، سپس در اقصا نقاط زمین به جهانیان برسانند. در مورد گسترهٔ رسالت عیسی عباراتی که رسالت عیسی را محدود به گوسفندان گمشده اسرائیل می‌کنند با عباراتی مثل «اقصا نقاط زمین» تعارض دارند. راتزینگر از بحث در مورد عبارات متعارض اجتناب می‌کند و با اشاره‌ای کوتاه سعی می‌کند هر دو را در کنار

هم بیاورد و با ذکر این نکته که در وهله نخست رسالت مربوط به قوم اسرائیل است این عبارات متعارض را توجیه کند.

۷. پیام تمائیل

راتزینگر، در این فصل، به بررسی تمائیل می‌پردازد. تمائیل قلب موعظه عیسی را شکل می‌دهند. از این رو، در طول تاریخ کلیسا همواره برای فهم تمائیل تلاش شده است؛ از جمله آدولف یولیشر (Adolf Julicher)، از محققان تفسیر انتقادی، اثری دو جلدی به نام *درباره تمائیل* (Die Geleichenis reddend hesu) دارد. او بین تمثیل (parable) و حکایت رمزی (allegory) فرق می‌گذارد و متذکر می‌شود از آنجا که حکایت رمزی — که در فرهنگ یونان، برای تفسیر و پرده‌برداری از محتوای اسرارآمیز پنهان متون معتبر دینی‌ای به کار می‌رفت که دیگر مورد پذیرش نبودند — در زمان عیسی مرسوم بود، ممکن است تمائیل همانند حکایات رمزی به نظر برسند. جاجیم جرمیاس (Jachim Jeremias) در کتاب *تمائیل عیسی* معتقد است هر تمثیل محتوا و پیام خاص خود را دارد. او با توجه به این نکته، تمائیل را از نظر موضوع به نه دسته تقسیم می‌کند.

به نظر راتزینگر عیسی نمی‌خواهد با بیان تمائیل، نوعی معرفت انتزاعی به ما بدهد. او می‌خواهد ما را به سرّ خدا برساند، یعنی به نوری که چشمان ما تاب تحمل آن را ندارد. از این رو، برای اینکه سرّ خدا را برای ما دست‌یافتنی کند، آن را از طریق واقعیات زندگی دنیوی به ما نشان می‌دهد.

مؤلف، به نقل از انجیل لوقا، سه تمثیل را مهم می‌شمارد و به تبیین آنها می‌پردازد:

۱. سامری نیکو (داستان مردی که گرفتار دزدان می‌شود. دزدان، پس از سرقت اموالش، او را مجروح در جاده رها می‌کنند، تا اینکه یک سامری او را نجات می‌دهد).
۲. مرد ثروتمند و ایلعاذر فقیر (حکایت مرد ثروتمندی که نسبت به همسایه فقیرش بی‌توجهی می‌کند. پس از مرگ، فرشته‌ها مرد فقیر را نزد ابراهیم می‌برند و مرد ثروتمند در عالم مردگان در عذاب می‌ماند).

۳. پسر ولخرج (یا به عبارتی دو برادر و پدر خوب). به نظر راتزینگر شاید این تمثیل از زیباترین تمائیل عیسی باشد. این تمثیل داستان مردی است که دو پسر دارد. پسر جوان‌تر سهم ارث خود را زودتر مطالبه و خانه را ترک می‌کند. او با ولخرجی

سرمایه‌اش را هدر می‌دهد و به بدبختی می‌افتد؛ به طوری که مجبور می‌شود در خوک‌دانی کار کند و پس مانده غذای خوک‌ها را بخورد. روزی به خود می‌آید و به فکر می‌افتد اگر لیاقت پسر بودن را ندارد، دست‌کم، به خانه برگردد و به‌عنوان یک کارگر برای پدرش کار کند؛ اما پدرش از او استقبال می‌کند و بازگشت او را جشن می‌گیرد. بندیکت ذیل این داستان می‌گوید: «برای ما ناگوار است که می‌بینیم داستان پسر ولخرج، که می‌خواهد به تنهایی و بدون قید و بند خوش بگذراند، روح طغیانگر جهان مدرن در برابر خدا و شریعت خدا را منعکس می‌کند».

پیر جرلوت (Pierre Gerelot) در تفسیر این تمثیل می‌گوید: «عیسی این تمثیل را به کار می‌برد تا خیرخواهی خود نسبت به گناه‌کاران را توجیه کند. عیسی خود انکشاف همان کسی است که پدر نامیده می‌شود. توجه به این محتوای تاریخی تمثیل نوعی مسیح‌شناسی تلویحی با خود دارد. آباء کلیسا تمثیل دو برادر را دست‌مایه تبیین رابطه یهودیان و غیریهودیان قرار می‌دهند. پسر گمشده مثل جهان شرک است که عیسی، از سر لطف، در به سوی خدا را بر آنان گشوده است و برادری که در خانه مانده تصویر قوم اسرائیل است».

جرلوت با اشاره به سخن پسر بزرگ‌تر که به پدرش گفت: «ای پدر سال‌ها تو را خدمت کردم و هیچ‌گاه از دستور تو سرپیچی نکردم»، می‌گوید: «این جمله بر این نکته تأکید می‌کند که از نظر یهودیان خدا بیش از هر چیزی همان شریعت است. آنان به نوعی رابطه شرعی میان خود و خدا قائل‌اند؛ اما خدا بزرگ‌تر است و آنان باید از خدای شریعت به خدای بزرگ‌تر، یعنی خدای محبت روی آورند». نکته بسیار مهم این است که بندیکت مدعی است حتی تمثیل نیز مشتمل بر نوعی مسیح‌شناسی پنهان هستند، از این رو تلاش می‌کند تمثیل و وقایع تاریخی را به صورت الاهیاتی بازخوانی کند و آنها را به مسیح‌شناسی برگرداند.

۸. خطوط اصلی انجیل یوحنا

فصل هشتم به انجیل یوحنا می‌پردازد. همان‌طور که می‌دانیم میان اناجیل هم‌نوا و انجیل یوحنا، که متأخرتر است و تحت تأثیر افکار پولس نوشته شده، تفاوت محسوسی وجود دارد. در اناجیل هم‌نوا به‌صراحت ادعای الوهیت عیسی مطرح نشده و این انجیل

یوحناست که به صراحت سخن از الوهیت عیسی به میان آورده است. راتزینگر در ابتدای این فصل ادعای عجیبی را مطرح می‌کند و آن اینکه شاگردان عیسی، علی‌رغم بدفهمی‌هایشان، رفته‌رفته واقعیت مطلق جدیدی را دریافتند. گویی بندیکت می‌خواهد بگوید رسولان حضرت عیسی که او را خدا نمی‌دانستند و تنها او را پیامبر یا مسیحا می‌دانستند از فهم کمتری برخوردار بودند! و با این بیان می‌خواهد عدم تصریح به الوهیت عیسی در اناجیل‌ها را توجیه کند.

راتزینگر خاطر نشان می‌کند که متفاوت بودن انجیل یوحنا باعث شده است نقادان تاریخی مدرن، تاریخی بودن متن این انجیل را منکر شوند و آن را یک بازسازی الاهیاتی متأخر بدانند. تفسیر انجیل یوحنا در نیمه دوم قرن بیستم عمدتاً با تفسیر رودلف بولتمان بر این انجیل (*The Gospel of John*) شکل گرفت. به نظر بولتمان سرخ اندیشه‌ها و آرای انجیل یوحنا را نباید در عهد عتیق و یهودیت آن زمان، بلکه باید در آیین گنوسی جست‌وجو کرد. دیدگاه بولتمان در این جمله آمده است: «گفته نمی‌شود که ایده تجسد منجی از مسیحیت به آیین گنوسی راه یافته است، خود این ایده در اصل یک ایده گنوسی است و در همان دوره نخست توسط مسیحیت اخذ شده و در مسیح‌شناسی به کار گرفته شده است». همچنین می‌گوید: «آیین گنوسی تنها منبع ممکن برای ایده لوگوس مطلق است». بندیکت مدعی است بولتمان اشتباه می‌کند. محققان انجیل یوحنا پس از بولتمان مسیر کاملاً متفاوتی را پیموده‌اند و نتایج آن مباحث در کتاب مارتین هنگل (Martin Hengel) با عنوان *مسئله یوحنایی* (*The Johannine Question*) چاپ شده است. این نتایج نشان می‌دهند که انجیل یوحنا کاملاً مطابق اصطلاحات عهد عتیق استدلال می‌کند و ریشه در یهودیت زمان عیسی دارد.

به نظر هنگل، در زمان هرود، یهودیت یونانی‌مآب خاصی در اورشلیم گسترش یافت و این انجیل در همان یهودیت یونانی‌مآب ریشه دارد. راتزینگر در ادامه این فصل دو پرسش مطرح می‌کند: نویسنده این انجیل چه کسی است؟ و اعتبار تاریخی این انجیل چه میزان است؟ آنگاه در پاسخ می‌گوید: «سنت کلیسایی، از زمان ایرنئوس لیونی (۲۰۲ م)، یوحنا، پسر زبیدی، را نویسنده انجیل یوحنا می‌دانسته است».

بندیکت با توجه به مباحثی که در نقادی مدرن مطرح شده است می‌گوید در دوره مدرن به‌طور روزافزونی در این مورد تشکیک شده که چگونه یک شخص ماهی‌گیر

توانسته است انجیلی با چنین مضامین عالی و مملو از الهامات سر خدا بنویسد. همچنین آیا یک ماهی گیر شهر جلیل می توانسته است ارتباط نزدیکی با اشرافیت کاهنی اورشلیم داشته باشد، آن گونه که متن انجیل به آن اشاره دارد. بندیکت با اینکه قبول می کند پیچیدگی نگارش این انجیل سؤالاتی را برانگیخته است، با استناد به برخی تحقیقات، می گوید کاملاً امکان دارد که یوحنا، پسر زبدی، نویسنده انجیل باشد.

در ادامه این فصل، راتزینگر به بررسی نمادهای اصلی انجیل یوحنا می پردازد:

آب. آب عنصر اصلی زندگی و یکی از نمادهای اصلی بشریت است. آب به اشکال مختلفی مثل جوشیدن از زمین، و جاری شدن رودخانه ها ظاهر می شود؛ بنابراین معانی مختلفی دارد. در داستان تعمید عیسی در رود اردن جنبه دیگری غیر از جنبه های ظاهری نشان داده می شوند: عمیق بودن رود حاکی از خطر است، فرو رفتن در عمق نشانه غوطه ور شدن در مرگ، و بالا آمدن از آن نشانه تولد دوباره است.

انجیل یوحنا از ابتدا تا انتها از نماد آب استفاده کرده است که به برخی از آنها اشاره می کنیم: انسان برای اینکه بخواند وارد ملکوت شود، ابتدا باید انسان دیگری شود. باید از آب و روح تولدی دوباره یابد (یوحنا ۳: ۵). در باب چهارم عیسی به زن سامری وعده آبی را می دهد که هر که بنوشد هیچ گاه تشنه نخواهد شد. در باب نهم عیسی نابینایی را با آب شفا می دهد. در باب سیزدهم عیسی، در جریان شام آخر، پای شاگردان را می شوید؛ و در پایان مصائب مسیح نیز بر اثر ضربه نیزه یکی از سربازان، از پهلوی عیسی خون و آب خارج می شود (یوحنا ۱۹: ۳۴). در مورد اخیر بندیکت مدعی است انجیل یوحنا به دو آیین اصلی کلیسا، یعنی تعمید و عشای ربانی اشاره می کند!

درخت مو و شراب. در حالی که آب عنصر اصلی حیات همه مخلوقات روی زمین است، نان گندم، شراب و روغن زیتون موهبت های فرهنگ مدیترانه ای اند. این سه موهبت زمینی، در کنار آب، عناصر اصلی آیین های کلیسایی می شوند. هر یک از این سه، ویژگی و نشانه خاص خود را دارد. نان غذای اصلی همگان و بیانگر خیرخواهی خالق است. شراب نشانه جشن و ضیافت است و بخشی از آیین های مربوط به روز سبت، فصح و ازدواج را تشکیل می دهد، روغن به انسان قوت و زیبایی می دهد و تدهین نشانه ترفیع پیامبران، پادشاهان و کشیشان است.

راتزینگر، در ادامه بحث، تبدیل کردن آب به شراب توسط عیسی در عروسی قانا را

شرح و تفسیر می‌کند و به طرز عجیبی برای تبیین مسیح‌شناسی از آن استفاده می‌کند. او اشاره می‌کند که در اساطیر پیش از مسیحیت، دیونیسوس (Dionysus) خدایی بود که می‌بایست شراب را پیدا کند و نیز آب را به شراب تبدیل کند. فیلون اسکندرانی، متکلم یهودی، این اسطوره را بازتفسیر می‌کند و می‌گوید: «اعطا کننده شراب حقیقی لوگوس الاهی است». وی لوگوس را بر ملک‌یصدق منطبق می‌کند که نان و شراب اعطا می‌کند؛ البته اینکه یوحنا چنین پیش‌زمینه‌ای در ذهن داشته محل تردید است.

بندیکت همچنین به جمله معروف عیسی در فصل پانزدهم انجیل یوحنا اشاره می‌کند که: «من تاک حقیقی هستم و پدرم باغبان است» و تمثیل شراب در ماجرای شام آخر — که زمینه‌ی عشای ربانی است — را نیز مطرح می‌کند.

نان. بندیکت به معجزه تکثیر قرص‌های نان توسط عیسی و غذا دادن به پنج هزار نفر اشاره می‌کند و در ادامه می‌گوید باب ششم انجیل یوحنا گرد محور مقایسه عیسی و موسی دور می‌زند و در نهایت عیسی را تعیین‌کننده‌تر و بزرگ‌تر از موسی می‌داند. نکته محوری در مورد موسی این است که روبه‌رو با خدا سخن گفت: «مثل کسی که با دوستش سخن می‌گوید» (خروج ۲۳: ۱۱). با اینکه ارتباط بی‌واسطه با خدا قلب رسالت موسی است، اما وقتی موسی می‌گوید: «استدعا دارم جلال خود را به من بنما» (خروج ۳۳: ۱۸)، در عین حال که بر دوست خدا بودن او اذعان می‌شود، پاسخ می‌شنود که او تنها می‌تواند خدا را از پشت ببیند و روی خدا را نمی‌تواند ببیند (رک: خروج ۳۳: ۱۸-۲۳) در مقابل، عیسی کلمه‌ای است که خدا را می‌بیند (رک: یوحنا ۱: ۱۸). عیسی نام خدا را آشکار می‌سازد تا آن جنبه‌ای را که موسی شروع کرده بود کامل کند. پس عیسی در آشکار ساختن نام خدا از موسی فراتر می‌رود.

راتزینگر همچنین می‌گوید موهبت دیگر خدا به موسی تورات است و با اشاره به مائده آسمانی من می‌گوید برای یهودیان خوردن و سیر شدن مهم بود. آنان به دنبال نجات از راه مادی بودند. اما اگر من صرفاً وسیله‌ای برای برطرف کردن گرسنگی باشد، گرچه از آسمان آمده باشد، غذایی زمینی تلقی می‌شود؛ چراکه آدمی با خوردن آن باز گرسنه می‌شود. پس موهبتی که انسان را سیر می‌کند باید بزرگ‌تر باشد. آیا آن غذای بزرگ‌تر تورات است؟ بندیکت می‌گوید: تا حدی درست است. تورات نان از طرف خداست، اما هنوز پشت خدا را نشان می‌دهد. چون مخاطبان متوجه منظور عیسی

نمی‌شوند او می‌گوید: «من نان حیات هستم، آن کس که نزد من آید هرگز گرسنه نخواهد شد و آن کس که به من ایمان آورد هرگز تشنه نخواهد شد» (یوحنا ۶: ۳۵).
شبان. راتزینگر می‌گوید: در ورای تصویر شبان که عیسی برای بیان رسالتش به کار می‌برد، تاریخی طولانی قرار دارد. در خاورمیانه باستان پادشاهان خود را شبان منصوب از طرف خدا می‌دانستند. شبانی گوسفند بیانگر وظیفه حکمرانی است. در عهد عتیق نیز خدا خود را شبان قوم اسرائیل نامیده است. وقتی فریسیان عیسی را به جهت هم‌سفره شدن با گناه‌کاران سرزنش کردند، او تمثیل نود و نه گوسفند باقی‌مانده در آغل و یک گوسفند گمشده را بیان می‌کند که شبان به دنبال آن یک گوسفند گمشده می‌رود و آن را بازمی‌گرداند. عیسی اعلام می‌کند که «من شبان نیکو هستم» (یوحنا ۱۰: ۱۱) و شبان واقعی کسی است که زندگی می‌بخشد. نکته دیگر در بحث شبانی این است که شبان و گله یکدیگر را می‌شناسند؛ شناختن یکدیگر حاکی از نوعی تعلق خاطر درونی است.

۹. دو مرحله مهم بر سر راه عیسی: اعتراف پطرس و تبدل هیئت

اعتراف پطرس. هر سه انجیل هم‌نوا پرسش عیسی از پطرس را ذکر می‌کنند که سؤال کرد مردم درباره او چه فکر می‌کنند. پاسخ پطرس، از طرف رسولان، پاسخی متفاوت با نظر مردم است. راتزینگر می‌گوید: پرسش عیسی درباره نظر مردم و رسولان دو پیش‌فرض دارد: در یک سو یک شناخت بیرونی نسبت به عیسی وجود دارد که گرچه لزوماً نادرست نیست، اما کافی نیست. در سوی دیگر شناخت عمیق‌تری هست که مربوط به رسولان است. تمام اناجیل هم‌نوا نظر مردم را در مورد عیسی — که او را یحیای معمدان یا ایلیا یا برخی پیامبران دیگر می‌دانند که از میان مردگان برخاسته است — قبول دارند. وجه مشترک همه نظرهای مردم این است که عیسی «پیامبر» دانسته شده است. این نظرات مختلف اشتباه نیستند، آنها کم و بیش به سرّ عیسی اشاره دارند و می‌توانند هویت واقعی عیسی را نشان دهند، اما ما را به هویت جدید او نمی‌رسانند. آنها او را بر حسب اصطلاحات گذشته تفسیر می‌کنند نه بر حسب تعبیر خودش. عیسی چنان منحصر به فرد است که در هیچ مقوله‌ای طبقه‌بندی نمی‌شود.

عیسی در واکنش به نظر رسولان — که او را مسیحا می‌دانند — از ایشان می‌خواهد مسیحا بودن او را به مردم نگویند؛ چراکه چه بسا عموم مردم آن را بد تفسیر کنند و از

یک سو منجر به امیدهای کاذب نسبت به او شود و از سوی دیگر به فعالیت سیاسی برضد او بینجامد. بعد از این ممنوع کردن، مسیحای واقعی از میان مردگان برمی‌خیزد؛ او مسیحا است اما متفاوت با آنچه مردم قبلاً می‌پنداشتند.

تبدل هیئت. در جریان تبدیل هیئت، موسی و ایلیا بر بالای کوه ظاهر می‌شوند و با عیسی سخن می‌گویند؛ تورات و پیامبران نیز با عیسی سخن می‌گویند. مسئله اصلی صحبت آنان صلیب است که در اورشلیم انجام می‌شود. صلیب عیسی یک خروج است؛ جدا شدن از زندگی و عبور از دریای سرخ مصائب و انتقال به جلال. در این حادثه سه شاگرد عیسی (پطرس، یعقوب و یوحنا) از آنچه دیدند مبهوت شدند. آنان دریافتند که عید سوکوت واقعی آمده است؛ آنان فهمیدند عیسی خود تورات زنده و کلمه کامل خداست.

هر سه انجیل هم‌نوا مسئله اعتراف پطرس و مسئله تبدیل هیئت عیسی را، با اشاره به زمان وقوع آنها، به هم ربط می‌دهند. متی و مرقس می‌گویند: «عیسی بعد از شش روز پطرس، یعقوب و یوحنا را با خود برد» (متی ۱۷: ۱؛ مرقس ۹: ۲) و لوقا می‌گوید: «اکنون حدود هشت روز بعد از این سخنان...» (لوقا ۹: ۲۸). برخی زمان مورد اشاره را با توجه به تقویم یهودی تفسیر می‌کنند و می‌گویند شش روز بعد از عید کپیور عید سوکوت می‌آید. برخی این تفسیر زمانی را قبول ندارند.

۱۰. عیسی هویتش را اعلام می‌کند

در فصل دهم سخن بر سر این است که عیسی چگونه خود را معرفی می‌کند. راتزینگر می‌گوید: عیسی معمولاً خود را با دو عنوان «پسر انسان» و «پسر» معرفی می‌کند. او از تعبیر مسیحا برای خود استفاده نمی‌کند. تعبیر «پسر خدا» نیز، حتی در انجیل یوحنا، خیلی کم به کار رفته است.

پسر انسان. پسر انسان واژه‌ای رمزی است که عیسی زیاد برای خودش به کار می‌برد. این نکته مهم است که نویسندگان عهد جدید، و از جمله اناجیل اربعه، لقب «پسر انسان» را مبنا قرار نمی‌دهند، بلکه تعبیر مسیحا، خداوند و پسر خدا را به کار می‌برند. در تفاسیر مدرن، درباره این مسئله، مباحث زیادی مطرح و سه نظر ارائه شده است: یک گروه می‌گویند عیسی تعبیر «پسر انسان خواهد آمد» را درباره خودش به کار نبرده

است، بلکه می‌خواسته بین خودش و کسی که خواهد آمد فرق بگذارد. گروه دوم می‌گویند مراد از پسر انسان آن دسته سخنانی است که به فعالیت زمینی عیسی و جنبه بشری وی مربوط‌اند. گروه سوم می‌گویند تعبیر پسر انسان برای اشاره به جریان زجر کشیدن و رستخیز عیسی به کار رفته است. مفسران اغلب به گروه نخست تمایل دارند. البته این واژه در هر دو کاربرد عبری و آرامی، در وهله نخست، صرفاً به معنای انسان است. پسر. دو عنوان «پسر خدا» و «پسر» از جهت منشأ و اهمیت با هم تفاوت دارند، گرچه این دو از نظر ایمان مسیحی بر هم منطبق‌اند و با هم شکل گرفته‌اند. اصطلاح «پسر خدا» از الاهیات سیاسی خاور نزدیک باستان می‌آید. در مصر و بابل لقب «پسر خدا» به پادشاه داده می‌شد. انتصاب مذهبی پادشاه، به منزله فرزندِ خدا بود. مصریان آن را واقعی و به معنای نشئت گرفتن اسرارآمیز از طرف خدا می‌دانستند، در حالی که بابلی‌ها آن را یک عمل ظاهری و قانونی و «پسرخواندگی» الوهی تلقی می‌کردند. قوم اسرائیل این ایده را گرفت و به‌عنوان ایمان اسرائیل از نو شکل داد. موسی از طرف خدا مأموریت یافت به فرعون بگوید: «اسرائیل، پسر من و نخست‌زاده من است، و به تو می‌گویم پسر من را رها کن تا مرا عبادت نماید» (خروج ۴: ۲۲). اسرائیل پسر نخست‌زاده خداست، به همان معنایی که در خاورمیانه باستان معنا می‌داد.

مسیحیت اولیه بشارت و امید به پادشاهی اشاره شده در عهد عتیق را پذیرفت و تحقق آن را در رستخیز عیسی دانست. پولس خطاب به یهودیان می‌گوید: «آنچه خدا به پدران ما وعده داده بود، با رستخیز عیسی برای ما تحقق یافته است» (رک: اعمال ۱۳: ۳۲). اما وعده غلبه بر امت‌ها — آن‌گونه که قوم اسرائیل انتظار پادشاهی از نوع پادشاهی داوود را داشتند — ویژگی سیاسی‌اش را از دست داد. این پادشاه با قدرت آهنی بر مردم غلبه نمی‌کند، او از روی صلیب حکمرانی می‌کند. به این ترتیب، اصطلاح «پسر خدا» از فضای قدرت سیاسی درآمد و به تجربه یکی شدن خاص با خدا تبدیل شد که در صلیب و رستخیز نشان داده می‌شود. این پسر خدا بودن با مبنای عهد عتیق قابل تبیین نیست. اگوستوس، امپراتور روم، الاهیات خاور نزدیک را از آن خود کرد و خود را «پسر قیصر الاهی»، پسر خدا، نامید و پرستش امپراتور به‌عنوان خدا را در روم رواج داد. در این مقطع تاریخی ادعای پادشاهی الوهی امپراتوری روم در مقابل اعتقاد مسیحی درباره مسیح برخاسته، به‌عنوان پسر واقعی خدا، قرار گرفت. البته مراد

مسیحیان از این اصطلاح قدرت سیاسی نبود. برای روشن شدن بحث باید بین دو اصطلاح «پسر خدا» و واژه ساده «پسر» تفکیک شود. همان‌طور که در سخن عیسی آمده است: «کسی پسر را نمی‌شناسد به جز پدر و نه پدر را هیچ‌کس می‌شناسد غیر از پسر» (متی ۱۱: ۲۷). لازمه شناختن یکدیگر هم‌سنخ بودن است؛ همان‌گونه که گوتته دربارهٔ مثل افلاطونی می‌گوید: «اگر چشم مثل خورشید نباشد نمی‌تواند به خورشید نگاه کند». شناخت واقعی خدا منوط به اتحاد وجودی با اوست.

«من هستم». عیسی به دو صورت این اصطلاح را در مورد خود به کار می‌برد. نخست عبارت «من هستم» به صورت مطلق و بدون اینکه چیزی بر آن بیفزاید. صورت دوم همراه با توضیح بیشتر است مثل: «من نور جهان هستم»؛ «من شراب حقیقی هستم»؛ «من شبان نیکو هستم» و مانند اینها. راتزینگر می‌گوید برای فهم این اصطلاح باید به عهد عتیق رجوع کنیم. آنگاه تلاش می‌کند این عبارت عیسی را به عبارت معروف «من هستم آنکه هستم»، که خدا از میان بوته شعله‌ور به موسی خطاب کرد، ربط بدهد.

جلد دوم

ژوزف راتزینگر در مقدمه جلد دوم می‌نویسد: «من نمی‌خواهم دربارهٔ زندگی عیسی یا دربارهٔ مسیح‌شناسی بنویسم؛ زیرا منابع زیادی در این زمینه در دسترس هستند. قصد من پرداختن به آن دسته از مباحث الاهیاتی است که به اسرار زندگی عیسی نزدیک‌ترند. من تلاش کردم راهی بگشایم تا عیسای اناجیل دیده و شنیده شود و بدین وسیله شناختی قطعی از شخصیت تاریخی عیسی به دست آید. این وظیفه در جلد دوم مشکل‌تر از جلد اول است؛ زیرا در جلد دوم می‌خواهیم تنها با سخنان و رویدادهای قطعی زندگی عیسی مواجه شویم».

۱. ورود به اورشلیم و پاک‌سازی معبد؛
۲. سخن فرجام‌شناسانهٔ عیسی؛ ۳. شستن پای شاگردان؛ ۴. دعای کاهن اعظمی عیسی؛
۵. شام آخر؛ ۶. جتسیمانی؛ ۷. محاکمهٔ عیسی؛ ۸. به صلیب کشیدن عیسی و دفن او؛
۹. رستاخیز عیسی از میان مردگان.

پس از انتشار جلد دوم در سال ۲۰۱۱ خبرگزاری آسوشیتد پرس گزارش کرد: «پاپ بندیکت شانزدهم یهودیان را نسبت به مرگ عیسی تبرئه کرد. پاپ با این کار بر یکی از جنجالی‌ترین موضوعات عالم مسیحیت فائق آمد». همچنین خبرگزاری رویترز نوشت: «پاپ با انتشار این افکار سعی دارد فاصله مسیحیت و یهودیت را که قرن‌هاست به سبب اتهام قتل عیسی مسیح توسط یهودیان به وجود آمده است، از بین ببرد. این اولین بار است که یک پاپ به صراحت یهودیان را از اتهام قتل عیسی تبرئه می‌کند». این مطالب بحث برانگیز، مربوط به فصل هفتم کتاب یعنی بحث محاکمه عیسی است. راتزینگر در ابتدای این فصل می‌گوید: «از اناجیل برمی‌آید که در فرایند محاکمه عیسی به سه مرحله می‌توان اشاره کرد: ۱. تشکیل شورا در خانه قیفا کاهن اعظم یهود؛ ۲. بازخواست عیسی در شورای سنهدرین؛ ۳. محاکمه عیسی نزد پیلاتوس، حاکم رومی». وی آنگاه به این پرسش می‌پردازد که متهم اصلی مرگ عیسی چه کسی است؟ و در پاسخ می‌گوید بنا بر انجیل یوحنا یهودیان مقصر اصلی هستند. اما راتزینگر عبارت انجیل یوحنا را توجیه می‌کند که مراد یوحنا عموم قوم اسرائیل نیست چراکه خود یوحنا، عیسی و شاگردانش و به‌طور کلی تمام جامعه اولیه مسیحی از نژاد یهودی بودند. به نظر وی مراد یوحنا سران و اشراف معبدند.

راتزینگر همچنین به عبارت انجیل متی اشاره می‌کند که مردم فریاد برآوردند و آزادی باراباس و مرگ عیسی را خواستار شدند و گفتند: «خون او بر ما و فرزندان ما باد». آنگاه عبارت صریح متن را توجیه می‌کند که متی در اینجا درصدد بازگویی یک واقعه تاریخی نیست. چگونه ممکن است همه مردم در آن جنجال برای درخواست مرگ عیسی حاضر شده باشند؟ جمعیتی که برای آزادی باراباس — که بر حکومت روم قیام کرده بود — فریاد برمی‌آوردند طرفداران باراباس بودند؛ نه عموم یهودیان. آنان به نوعی شخصیت مسیحایی برای باراباس قائل بودند. طرفداران عیسی نیز، از روی ترس، خود را پنهان کرده بودند.

به هر حال، راتزینگر با توجه به بیانیه شورای واتیکان دو که نباید همه یهودیان مسئول مرگ عیسی قلمداد شوند، از این عقیده سنتی که یهودیان را مقصر مرگ عیسی می‌داند دست می‌کشد. از این رو ناچار است یک انتخاب نقادانه بکند و بر نادرستی اناجیل همنوا حکم کند؛ زیرا به لحاظ تاریخی و نیز آداب یهودی امکان نداشته است واقعه شام آخر و دستگیری و محاکمه عیسی در یک روز اتفاق افتاده باشند.